

تو هم نشان فاطم می‌داری؟

فاطمه عامل نیک

هشت روایت از

زندگی بانوی

بانوان بهشت

۶۶

روایت اول

وقت آمدن توس و مادرت خدیجه به‌دنبال زنان قریش فرستاده است و آن‌ها نیامده‌اند. پیام داده بودند: «آن‌روز که محمد را انتخاب کردی، باید به این‌روزها هم فکر می‌کردی!»

درد با همه توانش به‌سرآغ مادرت آمده بود، که چند زن وارد اتاق شدند... «ترس خدیجه! تو تنها نیستی.» وقت آمدن توس و بهترین زنان از ابتدای خلقت برای آمدن بار دیگر به زمین بازگشته‌اند. مادرت با ناباوری نگاه می‌کند. ساره همسر ابراهیم، آسیه همسر فرعون، مریم مادر عیسی و کلثوم خواهر موسی، همه زنان آسمانی آمده بودند تا در لحظه تکرارنشده تولد تو حضور داشته باشند و تو به دنیا آمدی، درحالی‌که تمام آن‌ها را به نام می‌شناختی؛ چون تو یکی از آن‌ها بودی، بهترین زن بهشتی!

روایت دوم

سال‌های سوزان شعب ابیطالب است. هنوز شیرخواره هستی که پدرت به‌همراه یارانش به اجبار به این بیابان خشک و سوزان کوچ می‌کنند. تو نیز به‌همراه مادرت در کنار محمد هستی. رسم زنان عرب این بود که برای کودکانشان دایه می‌گرفتند، اما درباره تو همه‌چیز فرق می‌کرد. خدیجه برخلاف عادت زنان عرب تو را به دایه نپسرد. این اتفاق تازه‌ای برای خدیجه نبود، اصلاً پس از آشنایی با محمد، کارهای بسیاری خلاف عادت زنان عرب انجام داده بود، پس خودش تو را شیر داد. انگار می‌خواست جانش را در رگ‌های تو به امانت بگذارد. شاید می‌دانست خیلی زود ترک می‌کند و کوچ اجباری به شعب ابیطالب او را از تو جدا می‌کند.

روایت سوم

قد کشیده بودی، اما به‌شیوه سایر دختران رفتار نمی‌کردی. همه دنیایت پدرت بود و همه محبت را به او می‌بخشیدی. او پدرت بود، اما تو مادرش شده بودی. قد کشیده بودی. قدت به چشم آمده بود و حسنت در همه‌جا پیچیده بود. مردان بسیاری برای خواستگاری‌ات نزد محمد می‌آمدند، با هدیه‌های فراوان و حرف‌های زیبا، اما محمد یک جواب داشت: «فاطمه هنوز کوچک است. تازه انتخاب همسر او با خداست.» تا اینکه نوبت به علی رسید. خدا انتخابش را کرده بود. جبرئیل بر پدرت نازل شد: «ای محمد! خدا بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید فاطمه را به عقد علی درآور! خداوند علی را برای فاطمه و فاطمه را برای علی پسندیده است.»



روایت چهارم

چندروز بود که پدرت را صدا می‌زدی: «رسول‌الله!» آیه نازل شده بود که رسول خدا را مثل وقتی که یکدیگر را صدا می‌زنید، خطاب نکنید. سہار که این‌طور صدا زدی، پدرت ناراحت شد. گفت: «فاطمه‌جان! این آیه درباره تو و خانواده تو و نسل نیست. تو از منی و من از تو. دل من زنده می‌شود از اینکه تو بگویی یا ابنا. خدا هم خوشحال می‌شود.»

بعد از رفتن پیامبر گریه می‌کردی، زیاد، مردم مدینه گفتند: «خسته شدیم، به فاطمه بگو یا روز گریه کند یا شب.» علی برایت نزدیک بقیع سایبان زد. بیرون شهر.

روایت پنجم

آمدند در خانه تو و علی، می‌خواستند به‌زور از علی برای خلافت بیعت بگیرند. تو گفتی: «راضی نیستم بی‌اجازه من بیایید داخل.» شنیدی: «این کارها به زن نیامده، چوب بیاورید خانه‌اش را آتش بزنید»، بعدهم داد زدند: «علی اگر از خانه بیرون نیایی و با جانشین رسول خدا بیعت نکنی، خانه‌ات را آتش می‌زنم.»

بلند شدی، رفتی پشت در، گفتی: «با ما چه کار دارید؟» انگار که حرفت را نشنیده باشند، فقط صدا می‌آمد که: «آتش بیاورید!» انگار نه انگار که تو دختر رسول خدا بودی. از پشت در گفتی: «می‌خواهید این خانه را بسوزانید؟ حتی اگر بدانید دختر و فرزندان پیامبر در این خانه‌اند؟» با آتش جوابت را دارد. سه‌سال بعد از فتح مکه. پیامبر تازه از بین همه رفته بود. به‌زور وارد خانه تو، دختر رسول خدا شدند. تو بین در و دیوار ماندی و زخمی شدی. جنین سقط شد. اگر پیامبر بود، چه می‌کرد؟

روایت ششم

شب در کوچه‌های مدینه راه می‌افتادی، در شهری که به تو پشت کرده بود. حسن و حسین هم به‌دنبالت، علی هم از جلو. می‌رفتید خانه اهل مدینه. حرف‌های پیامبر را برایشان بازگو می‌کردی. انگار یادشان نمی‌آمد. اما تو نگرانشان بودی، دست دراز می‌کردی که کمکشان کنی، اما آن‌ها محبت را نمی‌فهمیدند. از یکی که ناامید می‌شدی، می‌رفتی در خانه دیگری. یک‌یک انصار و مهاجرین را دیدی. حدیث گفتی، برای هرکدام دلیلی آوردی. اما تنها چهارنفر قبول کردند که علی حق است. مردم شهر تو را رها کرده بودند. با این‌همه شب تا صبح برای همسایه‌ات و همسایه همسایه‌ات و همسایه همسایگات دعا می‌کردی.

روایت هفتم

علی به کودکان غم‌زده گفت: «مواظب باشید صدای گریه‌تان بلند نشود.» خودش اما بیشتر از همه بی‌قرار بود. من، اسماء، آب ریختم، او تو را غسل داد. بعد همه را صدا زد که بیایید با مادران خداحافظی کنید که دیدار بعدی در بهشت است. بچه‌ها سرشان را گذاشتند روی سینه‌ات و صدای گریه‌شان بلند شد. دست‌هایت در کفن، آن‌ها را در آغوش کشید.



روایت هشتم

جبرئیل فردای قیامت از تو خواهد پرسید: «چه می‌خواهی؟» خواهی گفت: «آمزش شیعیانم.» و بعد از آن آمزش شیعیان فرزندان را خواهی خواست و بعد آمزش شیعیان شیعیانت را هم... بعد خواهی شنید که هرکسی را که پیوندی با تو داشته باشد، آمزیدم؛ هرکسی که نشان فاطمی دارد. آن‌وقت خیالت راحت می‌شود و با آسودگی به بهشت می‌روی.



10000

اسکناس جدید رونمایی شد

بفرمایید

هزار تومنی

نوم...

بانک مرکزی با حضور رئیس‌جمهور از اسکناسی جدید رونمایی کرد که از خردادماه سال آینده منتشر می‌شود. احتمالاً زمان خرید به‌تنها چیزی که فکر نمی‌کنید، طرح‌های روی اسکناسی است که از باباجان گرفته و دودستی به جناب فروشنده می‌دهید. اما حتماً متوجه شده‌اید که در همه‌جای دنیا روی اسکناس‌ها طرح‌هایی وجود دارد که اتفاقاً خیلی هم مهم هستند و برای طراحی‌شان کلی وقت و هزینه صرف می‌شود و قسمتی از نمادهای هویتی هر کشور هستند.

اسکناس‌ها از کجا آمده‌اند؟

تولید کردند. استفاده از اسکناس در ایران به دوران ایلخانیان برمی‌گردد. حکومت ایلخانی در یک دوره‌ای حساسی کفگیرش به ته دیگ خورده بود و دیگر توی خزانه‌اش طلا و نقره نداشت تا سکه ضرب کند و به مردم بدهد، برای همین از روی دست چینی‌ها تقلب کرد و پول کاغذی تولید کرد. این پول کاغذی تا امروز تحولات زیادی داشته است. تا پیش از سال ۱۳۶۲ شمسی، ایران اسکناس مورد نیاز خود را به کشورهای خارجی (بیشتر انگلستان) سفارش می‌داد، اما از این سال به‌بعد با تأسیس کارخانه تولید کاغذ اوراق بهادار، رفته‌رفته اسکناس‌ها روی کاغذ ایرانی چاپ شدند و از سال ۱۳۶۷ کل اسکناس‌های ایران در داخل چاپ می‌شوند، اما تا سال ۱۳۸۱ همچنان کاغذ مورد نیاز از خارج کشور وارد می‌شد.

ویژگی‌های اسکناسی که امروز رونمایی شد

اولین چیزی که در هزارتومانی‌های نورسیده به چشم می‌آید، استفاده از طرح‌های ایرانی و اسلامی است. در طرح پشت اسکناس ۱۰ هزار ریالی جدید، تصویر آرامگاه حافظ به‌همراه شعر معروف جناب شاعر «گرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق / ثبت است بر جریده عالم دوام ما» طراحی شده است. اسکناس جدید کمی کوچک‌تر شده و تصویر حضرت امام خمینی(ره) که در زمینه اسکناس استفاده می‌شود، تغییر کرده و ابعاد این تصویر، بزرگ‌تر از قبل است. این تغییر ابعاد نیز با هدف وضوح بیشتر، به‌عنوان یک ویژگی امنیتی که تشخیص آن را آسان‌تر می‌کند، انجام شده است. نخ امنیتی در این اسکناس به پشت اسکناس انتقال داده شده است. از دیگر ویژگی‌های امنیتی آن، طرح مخفی، طرح مکمل، ریزنوشته و الکتروتابی به‌همراه نشانه روشن‌دلان به‌صورت برجسته است. چاپ این اسکناس به‌صورت یک‌رو برجسته خواهد بود.

چرا روی اسکناس‌ها نقاشی می‌کشیم؟

با یک جست‌وجوی ساده متوجه می‌شوید که پول هر کشور دارای نقش و نگارهایی است که مربوط به آن کشور است. این نقش و نگارها برای زیبایی نیستند و قرار است قسمتی از هویت هر کشور را نشان دهند و معرفی خوبی برای آن باشند. برای همین شما معمولاً تصویر رهبران هر کشور یا ساختمان‌ها و بناهای معروف آن کشور را روی اسکناس‌ها می‌بینید. این طرح‌ها چیزی نیستند که هرروز عوض شوند و معمولاً یک اسکناس بعد از طراحی، تا سال‌های سال به همان شکل استفاده می‌شود. در کشور ما پس از انقلاب اسلامی، اسکناس‌ها چندباری تغییر شکل داده‌اند. این‌بار مسؤولان گفته‌اند به‌دلیل کاهش هزینه تولید، استفاده از آثار باستانی و اهمیت حفظ آن‌ها و همچنین افزایش امنیت اسکناس‌ها می‌خواهند یک تجدیدنظری در طراحی‌شان داشته باشند.

باشگاه خبرنگاران جوان

جنس فروخته‌شده، پس گرفته می‌شود!

اگر تابه‌حال نمی‌دانستید، حالا بهتر است بدانید که بین این‌همه روز ملی، روز جهانی، سالگرد و بزرگداشت، روز ملی مشتری هم داریم. به همین خاطر معاون صنعت و معدن در شانزدهمین همایش روز ملی حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان، خیلی جدی از حقوق ما مصرف‌کنندگان دفاع کرده است و گفته چه‌معنی دارد که توی مغازه‌ها با خط درشت و خوش می‌نویسند: «جنس فروخته شده، پس گرفته نمی‌شود.» به‌نظر ایشان این شعار خیلی بد است و دستور داده‌اند دیگر اثری از آثارش وجود نداشته باشد و برای این کارشان هم یک دلیل خوب رو کرده و گفته‌اند که خدمات به مشتریان، تنها به فروش خلاصه نمی‌شود.

باشگاه خبرنگاران جوان

قبر درمانی

تابه‌حال این ضرب‌المثل را شنیده‌اید که طرف را به مرگ بگیر تا به تب راضی شود؟ مردم آسیای شرقی این ضرب‌المثل ایرانی را حساسی جدی گرفته‌اند و از این روش به‌عنوان یک روش جدید درمانی برای از بین بردن افسردگی استفاده می‌کنند. در این روش از بیمار می‌خواهند در قبرهای کم‌عمق خوابیده و با حس فضا و نزدیک‌شدن به تجربه مرگ، قدر زندگی و مشکلاتش را بداند و انگار که از گور برخاسته باشد، زندگی جدیدی را شروع کند.

ایسنا

مارمولک در تنگ شب عید

چندسالی است که در آکواریم‌های خانگی به‌جز ماهی، سروکله لاکپشت و بعد از آن خزندگانی مانند سمندر پیدا شده است. سمندر ایرانی که بومی لرستان است، ظاهراً در بین این موجودات از همه بیشتر طرفدار پیدا کرده است، آن‌قدر که پیش‌بینی می‌شود جای ماهی قرمز را در تنگ‌های شب عید هم بگیرد. فعالان محیط‌زیست می‌گویند این جانور به‌دلیل حرکات جذاب و نوع ایستادنش در آکواریم، توجه مردم را جلب کرده است و بازهم همان‌ها می‌گویند ماهی قرمز اصلاً ایرانی نیست و چرا بی‌خودی سر سفره هفت‌سین باشد و عوضش سمندر لرستان خیلی هم ایرانی است و تازه در خطر انقراض هم قرار گرفته است.

دم آقای معاون گرم



الان افسرده‌ای؟



یعنی چی؟



تاریخچه حوزه علمیه

از قدیم بین شیعیان مکان‌هایی که در آن علوم دینی تدریس می‌شده، به «حوزه» معروف شدند. این قدیم که می‌گوییم، یعنی از زمان پیامبر(ص) و همان موقعی که حلقه‌های علم‌آموزی دینی در مسجد توسط مسلمانان دور ایشان شکل می‌گرفت. به‌تدریج در سالیان بعد، مکان‌هایی برای تدریس علوم

جامعه‌الزهرای قم

اما در همین شهر قم حوزه علمیه‌ای مخصوص اسم «جامعه‌الزهر» (جامعه در عربی به‌معنای قم در سال ۱۳۶۲ به دستور امام خمینی(ره) جامعه‌الزهر این است که امکان تحصیل غیر دارد و این برای کسانی که مشغولیت‌های دیگر از فرزند دارند، خیلی خوب است. البته علمیه آقایان، طلاب غیرایرانی خانم مرکز می‌گوید که تا سال ۱۳۹۴، از جامعه‌الزهر فارغ‌التحصیل شده‌اند حوزه علمیه خواهران دارند. از حوزه در تهران، حوزه علمیه شهرری عبدالعظیم حسنی(شاه عبدالعظیم از حوزه‌های علمیه فارغ‌التحصیل می‌مدرس حوزه و یا مبلغ می‌شوند. تبلیغ دین به مکان‌های مختلف جزئیات دین آشنا می‌کنند.



دروس مشترک برادران و خواهران طلبه تا سطح دو، درس‌های یادگیری زبان عربی، کلام و عقاید استدلالی، فلسفه اسلامی، اخلاق، تفسیر قرآن، علوم حدیث، نهج‌البلاغه، تاریخ اسلام، روخوانی و تجوید قرآن، بلاغت و فقه اصول هستند. درس عرفان هم مشترک است، اما میزان تدریس آن برای آقایان بیشتر از خانم‌هاست.

چگونه می‌شود حوزوی شد؟

تازه‌وارد هستید، باید حداقل مش احکام را بلد باشید و اگر در ح سؤال و جواب درباره دروس ق آزمون‌ها قبول بشوید، شما یک درس‌هایتان را تا انتها به پای در سطح بالایی باشید طوری کنند، به شما «مجتهد» یعنی رسیده می‌گویند. خانم مجتهد دینی که یاد گرفته، احکام د کند و دیگر نباید تقلید کند.



نگاه

زیر سقف مشترک

داستان زندگی ژیلآ ذره‌خاک و جواد فکوری، از روزی آغاز می‌شود که ژیلآ می‌خواهد به اسکی برود، اما قرار است برایش خواستگار بیاید: «اخم کردم به خانم‌جان که «حالا به‌خاطر خواستگار اسکی نروم؟ اصلاً نمی‌خواهم شوهر کنم.» خانم‌جان خودش تلفن کرد به عمه سوری. گفت «سوری‌جان! فردا نیاید دنبال ژیلآ، برایش خواستگار می‌آید.» بعد هم جریان تمیز کردن خانه است؛ مهمان‌خانه‌ای که روبه‌راه است، صندلی‌های صاف تکیه داده به دیوار، فرش‌ی که دوباره جارو می‌شود، عکس‌هایی که گردگیری می‌شوند و... همه‌چیز مهیاست تا خواستگارا فردا از راه برسند. جواد، ژاله را می‌پسندد. او بیست‌وچهارساله است و ژیلآ هفده‌ساله، خواستگارا می‌روند و ژیلآ دهرز منتظر می‌ماند. جواد باید برای مأموریت به مشهد برود و خانواده عروس را بی‌خبر می‌گذارد، اما دهرز بعد دوباره به خواستگاری می‌روند. قرار می‌شود بعد از عروسی، ژیلآ ادامه تحصیل بدهد. جواد این‌طور دوست دارد، اما با درگیری‌های زندگی هیچ‌وقت فرصت ادامه تحصیل برای ژیلآ فراهم نمی‌شود. بهار سال ۱۳۴۳ است که جواد برای اولین‌بار در خانه خانم‌جان که خانه ژیلآ هم هست، می‌ماند. آن‌ها تصمیم می‌گیرند همان‌جا زندگی مشترکشان را آغاز کنند و تا انتقالی جواد، همین کار را انجام می‌دهند.



تلخ و شیرین

ژیلآ و جواد در کنار هم لحظات خوشی‌ها در دزفول می‌گذ خیس می‌شد. زندگی را کردیم. جواد، شب دوتایی، کنار آب، می‌روم انگار صدای روی هر موج و هر ژیلآ دوست دارد ص جواد آماده کند: «ص با ماشین می‌آمدند دنبال میز صبحانه را می‌چیدم. می‌گف بیدار می‌شوی؟ برو بخواب عزیز می‌رفت وقتی لقمه‌های نیم‌رو را لیوان شیر گرم با دو قاشق شکر می‌کردی جواد.» این‌طور هم مراد باشد. بالاخره در هر زندگی حتی عاقل‌ترین آدم‌ها هم در نمی‌کنند. از این لحظات در زند نیز وجود دارد. یک‌بار قرار است فکوری دریافت می‌کند، گاز و ی مادرش می‌رود و دست خالی باز می‌یک اسکناس ده تومانی درآوردی «ژیلآ، از سی‌هزار تومان، همین کرده بودند.» زدم زیر گریه و چه انتظاری داشتی جواد.»



پایه‌های تحصیلی حوزه

سطح دو یا سطح عالی حوزه سه‌سال طول می‌کشد و مدرکش معادل کارشناسی(لیسانس) در دانشگاه است. سطح سه که معادل کارشناسی ارشد(فوق لیسانس) دانشگاه است، یک سال طول می‌کشد و در پایان آن هم طلبه باید «پایان‌نامه» بنویسد. در طلبگی سطح چهار، طلاب در مصاحبه‌های علمی شرکت می‌کنند و «درس خارج از سطح» می‌خوانند. درس‌های خارج از سطح بسیار سنگین هستند و توسط اساتید خاصی که به درجه اجتهاد رسیده‌اند تدریس می‌شوند. طلبه هم درطول این مدت مرتب باید تحقیق و پژوهش کند. البته بعضی از این سطوح و دوره‌ها برای خانم‌ها متفاوت است و کمتر طول می‌کشد که بستگی به حوزه علمیه محل تحصیل و برنامه آموزش آن دارد.

در حوزه علمیه هر تعداد از دروس و مطالب در یک‌دوره به اسم «سطح» ارایه می‌شوند. مثلاً کسی که یک سطح درس خوانده باشد می‌شود «طلبه سطح یک» و مدرک «سطح یک» حوزه را دریافت می‌کند. در هر سطح هم دروس مشخصی آموزش داده می‌شود. در همه حوزه‌های علمیه ۴ درجه رسمی تحصیل از سطح یک تا چهار هست که همین سطوح برای خانم‌ها هم تدریس می‌شود. در سطح یک که تمام کردن آن توسط طلبه‌های درس‌خوان شش‌سال طول می‌کشد، مقدمات علوم دینی و اصول فقه(دانش به‌دست‌آوردن احکام دینی فرعی) آموزش داده می‌شود. به این سطح «مقدمات» هم می‌گویند. مدرک سطح یک معادل مدرک کاردانی(فوق دیپلم) در دانشگاه‌هاست.

فضای حوزه‌های علمیه

فضای حوزه‌های علمیه تفاوت زیادی با دانشگاه‌ها دارد. البته فضای تحصیلی خانم‌ها و آقایان در حوزه تفاوت چندانی با هم ندارد، به‌جز اینکه خانم‌ها، اساتید زن هم برای تدریس دارند. معمولاً مکان حوزه‌های علمیه در هرشهر در یک مکان مقدس مثل مسجد یا حرم و امام‌زاده است. در آن مکان‌ها کلاس‌داری هم به‌شیوه اسلامی و سنتی است؛ یعنی میز و صندلی وجود ندارد. طلاب روی زمین درکنار هم و روبه‌روی استادی می‌نشینند. روش درس خواندن در حوزه‌های علمیه روش «مباحثه» است. یعنی بعد از درس استاد، طلبه‌ها ممکن است درباره یک موضوع ساعت‌ها با هم بحث و گفت‌وگو کنند. مباحثه از آداب درسی حوزوی‌ها و یکی از روش‌هایی است که باعث می‌شود درس‌ها در ذهن طلاب ماندگارتر بشود. راستی طلبه‌ها خوابگاه هم دارند که البته اسمش در عالم طلبگی «حجره» است. اتاقک‌های کوچکی که به چندین طلبه داده می‌شود تا محل استراحت و درس خواندن آن‌ها باشد.

تا اینجا درباره اینکه اصلاً حوزه علمیه کجاست، نحوه ورود به آن چطور است و یک طلبه چه درس‌هایی باید بخواند صحبت کردیم. اما شاید اینکه یک نفر اصلاً چرا باید طلبه بشود و چرا جامعه اسلامی شیعه به وجود طلبه‌ها و کسانی که درس حوزوی خوانده‌اند نیاز دارد، سوالی است که شاید برای خیلی از شما پیش آمده باشد. پس منتظر قسمت دوم این گزارش هم باشید...

حالا آن‌هایی که می‌خواهند در حوزه‌های علمیه ادامه تحصیل بدهند، حواسشان را جمع کنند، چون سالی یک‌بار یک‌زمان مشخص برای پذیرش طلبه در حوزه‌های علمیه اعلام می‌شود. به کسانی که در حوزه‌های علمیه تحصیل می‌کنند «طلبه» (به‌معنی کسی که طلب علم می‌کند) می‌گویند

جامعه‌الزهرای قم در بلوار بوعلی این شهر واقع شده است. اگر می‌خواهید اطلاعات بیشتری از تحصیل در جامعه‌الزهرای به‌دست بیاورید، با شماره تلفن ۳۲۱۱۲۰۰۰ تماس بگیرید.

آیا دوست دارید در «حوزه علمیه» بانوان ادامه تحصیل بدهید؟

می‌خواهم مجتهد شوم

سال‌های آخر دبیرستان، سال‌های مهمی در زندگی هر «هشتایی» است. در این سال‌ها ما برای ادامه‌تحصیل خود تصمیماتی می‌گیریم که آینده تحصیلی و شغلی و حتی زندگی ما را مشخص می‌کند. در نگاه بیشتر دانش‌آموزان بعد از سال آخر متوسطه دوم و گرفتن دیپلم، مرحله ورود به دانشگاه است. اما آیا می‌دانستید خیلی از دانش‌آموزان در این مرحله سراغ نوعی دیگر از ادامه‌تحصیل به اسم «تحصیلات حوزوی» می‌روند؟ شاید درباره حوزه علمیه آقایان و فضای آن زیاد شنیده باشید و حتی در فیلم‌ها و مجموعه‌های تلویزیونی هم دیده باشید، اما خانم‌ها هم برای خودشان حوزه علمیه جداگانه دارند و در آنجا دروس اسلامی را با هدف‌های متفاوتی یاد می‌گیرند. در این گزارش سری به فضای حوزه‌های علمیه خواهران می‌زنیم؛ جایی‌که کمتر درباره آن شنیده‌ایم، ولی شنیدن درباره‌اش جذاب است.

بی‌به زندگی «ژیلا ذره‌خاک» و شهید «جواد فکوری»

طرخواستگار اسکی‌نروم؟

فدّه‌ساله است، وقتی که پسر بیست‌وچهارساله به خواستگاری‌اش می‌رود. ژیل‌ا ذره‌خاک با بله‌ای که به جواد فکوری کنار می‌گذارد، و هر چند که قرار بوده ادامه تحصیل بدهد، اما درگیر زندگی می‌شود. آن‌ها در تاریخ ۸ اسفند سال گذشته، زندگی‌شان مثل همه زندگی‌ها فراز و نشیب دارد. دوری‌ها و جدایی‌ها بخش تلخ زندگی است و درکنار هم شیرینش. این زندگی مشترک حتی قهر هم دارد، دلخوری هم هست، اما از کنارش عبور می‌کنند. ژیل‌ا ذره‌خاک هدا و وقت‌های زیادی باید به تنهایی بار زندگی را به دوش بکشد. سخت است، اما این کار را انجام می‌دهد. ژیل‌ا ذره‌خاک مهر سال ۱۳۶۰ درکنار هم هستند، اما در این تاریخ، مرگ آن‌ها را از هم جدا می‌کند.

، خوشی دارند؛ بخشی از این درد: «آسمان نم داشت. تمام تنم ادواتایی در شرعی دزفول شروع های دزفول را یاد هست هنوز؟ یاد هست برایم ساز می‌زدی، می‌خواندی با من است. دریا که ت دوباره جان می‌گیرد. می‌نشیند ارباب دیگر تکرار می‌شود.»
صبح‌ها خودش صبحانه را برای بچه‌ها زود می‌رفتی. ساعت شش ت. تا لباس‌هایت را می‌پوشیدی، تتی «ژیلا جان، چرا این قدر زود بزم.» الکی می‌گفتی. دلت غنج ا خودم می‌گذاشتم دهانت. یک هم می‌زدم و می‌دادم دستت. کیف می‌شد که همیشه اوضاع بر وفق ، اختلافاتی به‌وجود می‌آید. گاهی خطاتی کم می‌آوردند و درست درک گی ژیل‌ا ذره‌خاک و جواد فکوری با سی‌هزار تومان وامی که شهید خچال بخرند. جواد فکوری به خانه ی گردد: «دست کردی توی جیب، . همین‌طور نگاهت می‌کردم. گفתי ده‌تومانی مانده. از بس این‌ها قرض بیدم توی اتاق. از زن هجده‌ساله‌ات

دلتنگی و دلشوره

ویژگی مشترک همه همسران شهدا، حضور کوتاه آن‌ها درکنار شوهرشان است. ژیل‌ا ذره‌خاک هم همین‌طور بود. این دوری‌ها دل‌تنگش می‌کرد: «غصه می‌خوردم جواد. یک‌شنبه که می‌رفتی، گفתי «سه‌شنبه برمی‌گردم.» دوشنبه صبح زود زنگ زدی که پنج‌شنبه می‌آیم.» با شروع جنگ، حضور مردها کمتر و کمتر شد. جواد فکوری، هم فرمانده نیروی هوایی بود و هم وزیر دفاع. کمتر فرصت می‌کرد به خانه سرزنند. بچه‌ها بهانه می‌گرفتند: «بچه‌ها زودتر از من عادت کردند که جنگ شماره ندارد. دنیا را دور می‌زدند تا سراغ تو را از من بگیرند. انوش از اسباب‌بازی‌هایش می‌رسید به تو، آلاله از گل‌سری که توی مغازه دیده بود. علی با گریه کردن‌هایش.» دل‌تنگی زیاد بود، اما هرطور شده، این شرایط را تحمل می‌کردند: «جنگ که شد، دیگر نبود. شده بودی بابای تلفنی بچه‌ها و همسر تلفنی من. باید پیر می‌شدم جواد، نه حتی بزرگ، پیر. باهم پیر شدیم جواد. ما پیر شدیم و بچه‌ها بزرگ.» دل‌تنگی که باشد، پشت‌بندش هم دلشوره می‌آید: «خوابم نمی‌برد. هی غلت می‌زدم و ساعت را نگاه می‌کردم. شروع کردم توی دلم به صلوات فرستادن. یادم افتاد پیش از رفتن شماره گذاشتی. گفתי اگر کاری پیش آمد، به این شماره تلفن کنم. ساعت چند بود؟ چهار صبح. ترسیدم خواب باشی.»

خواستگارها می‌روند و ژیل‌ا ذره‌ز منتظر می‌ماند. جواد باید برای مأموریت به مشهد برود و خانواده عروس را به خبر می‌نمارد. اما ذره‌ز بعد دوباره به خواستگار می‌روند. قرار می‌شود بعد از عروس، ژیل‌ا ادامه تحصیل بدهد

همسر تلفنی

بزرگ کردن بچه‌ها برعهده ژیل‌است، چون جواد خیلی‌وقت‌ها حضور ندارد. مراقبت از انوش در سال‌های اولیه تولد، سختی‌های زیادی دارد؛ بوی هیچ عطری نباید به او برسد، بوی ادکلن، غذا و صابون ممنوع است، هر چیزی ممکن است به ریه او آسیب بزند. درست است که جواد خیلی‌وقت‌ها در خانه نیست، اما وقت‌هایی که هست، او و ژیل‌ا در نگهداری از بچه‌ها با یکدیگر مشارکت دارند: «نگهداری از بچه‌ها، به‌اندازه داشتن دوتا بچه دوقلو برایم سخت بود. انوش گریه می‌کرد، آلاله هم از صدای او بیدار می‌شد. انوش خوب می‌شد، آلاله مریض می‌شد. می‌رفتم توی اتاق بچه‌ها، در را می‌بستم که صدای گریه‌شان بیدارت نکنند. دلت طاقت نمی‌آورد. انوش روی پای تو خوابش می‌برد، آلاله روی پای من.»

دل‌تنگی‌های ژیل‌ا در غیبت‌های جواد کم است، بچه‌ها هم دل‌تنگی می‌کنند: «بچه‌ها بهانه می‌گرفتند که «بابا کو، کجاست؟ چرا رفته؟ کی می‌آید؟ ما برویم پیشش.» داشتیم می‌مردم از آن‌همه دل‌تنگی. یک‌روز در میان، پستیچی نامه‌هایت را می‌آورد. هر شب می‌نشستم جواب نامه‌هایت را می‌نوشتم.»



جدایی همیشگی

علاوه‌بر تحمل تنهایی‌ها و کشیدن نیمی از بار زندگی به‌تنهایی، ژیل‌ا باید کارهای سخت دیگری را هم انجام بدهد: «می‌گفتم «این کارهای سخت را به من نسپار جواد.» می‌سپردی. سپرده بودی هر هواپیمایی که زمین خورد، هر خانواده‌ای که مردش را از دست داد، من بروم برای دل‌داری و تسلیت... من از کجا رو می‌آوردم چشم بدوزم به چشم آن‌همه زن جوان و بگویم شوهرشان شهید شده؟ جواب بچه‌ها را چه می‌دادم؟»

از این‌ها سخت‌تر هم هست؛ یک جدایی که با هیچ جدایی دیگری قابل‌مقایسه نیست؛ مرگ. ژیل‌ا انگار آخرین‌باری که همسرش به است: «قول دادی دوازده برگردی. به حساب هرروز یک شلوار گذاشتم، یک پیراهن. دلم را نصف گذاشتم توی چمدان، نصف دادم دست بچه‌ها. قلبم تقسیم شده بود. وقت رفتن شماره گذاشتی. چرا دلم یک‌هو ریخت! جنگ که شماره نداشت.» با رفتن جواد فکوری، انگار ژیل‌ا ذره‌خاک هم بخشی از وجودش را از دست می‌دهد: «در آن جعبه تنگ، تو نبودی که روی دست‌ها بدرقه می‌شدی. تو ایستاده بودی همین‌جا، کنار همین تکه از زمین خدا، رفتن من را می‌دیددی جواد، ژیل‌ایی که با رفتن تو تمام شد و مُرد.»

نصداک از بچه‌ها، بان‌ا ذره‌ز انوش رویم‌رویم برایم سخت بود. انوش گریه می‌نمرد، آلاله هم از صداک او بیدار می‌شد. انوش خوب می‌شد، آلاله مریض می‌شد. می‌رفتم توی اتاق بچه‌ها، در را می‌بستم که صدای گریه‌شان بیدارت نند. دلت طاقت نمی‌آورد. انوش روی پای تو خوابش می‌برد، آلاله روی پای من

منبع: کتاب فکوری به‌روایت همسر شهید زهرا مشتاق انتشارات روایت فتح



در بهشت تو نهم پای چو با کوهی درد
تو طبیانه دوا می کنی اش با آهی
من گدازاده و تو نسل به نسلت سلطان
خوش برازنده تو صحن و سرای شاهی

حاجت از دل نگذشته تو روا می سازی
ای که ناگفته ز اسرار دلم آگاهی
من مسلمان شده نیمه نگاهت هستم
لحظه مرگ بیا دیده به راهت هستم

نمایشگاه

میهمانان فاطمیه
در ایام شهادت بانو، میهمان داریم...



هدیه هشتاپی ها

دوست نوجوان من! هدهد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خراسان رضوی با همکاری روزنامه هشت به سمت شما پرواز کرده تا شما پرنده‌های شجاع و زیبا را ببرد به کوه قاف. اگر شما هم به هدهد کمک کنید، ما زودتر به آنجا می‌رسیم. پست الکترونیکی ما: hodhod8@kpf-khr.ir



عطر یاس

الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر
صدای اذان از مسجد کوچه بغلی به گوش می‌رسید. توی دلم غوغایی بود. سر جانماز قدیمی مادرم که بوی یاس می‌داد، نشسته بودم و اذان را با خودم زمزمه می‌کردم. چشمم به عکس پدر افتاد که بعد از چهارده‌سال هنوز برنگشته بود. ناگهان صدای مادر با صدای «حی علی الفلاح» توی گوشم پیچید. مادر مثل همیشه گفت: بهشت، قلیش... پدرت توی قلیشه. اذان تمام شد. نمازم را خواندم، سر جانماز نشسته بودم و از آن لحظات لذت می‌بردم. نسیم صبحگاهی با شتاب پرده را کنار می‌زد تا بوی عطر یاس را بیشتر توی هوا پخش کند و صورت من را قلقلک بدهد. تسبیح را برداشتم. با دانه‌های تسبیح گویی آرامش را بین انگشتانم حرکت می‌دادم. دوباره به عکس پدر نگاه کردم. خدایا من قلب پدرم را از توی آن عکس می‌بینم؛ شاید ترکشی که به قلب پدرم خورده، آن را ظاهراً مجروح کرده و از تپش انداخته باشد، ولی باطنش یعنی جایی‌که آرامیده، آسمان آبی و بیکرانی دارد که قلب پدرم را صاف می‌کند. گل‌های آنجا قلب پدرم را آکنده از عطرهایی می‌کند که ما توی دنیا، آرزوی بویدنشان را داریم. جای پای آدم‌هایی توی قلب پدرم هست که ما توی دنیا آن‌ها را مثل کبوترهای آزاد می‌دیدیم. توی قلب پدرم پرچین‌ها کوتاهند. هیچ دیوار بلندی جای پل را نگرفته است. خدایا! وقتی مردم من را توی قلبم بگذار، شاید توی قلب من هم خبرهایی باشد.

هرروز همین‌موقع، وقتی در حال جمع کردن جانماز بودم، این عطر به مشامم می‌رسید؛ عطری که هیچ گلی توی دنیا ندارد. ولی گل‌های بهشتی قلب پدرم همین رایحه را می‌دهند.

سال‌ها گذشت و حالا من توی قلبم، توی بهشت آرامیده‌ام و نمی‌دانستم با هر آه و قطره اشک و لیخند و دعا، پلی از قلب خودم به قلب پدرم می‌زنم تا کنار هم باشیم و گل‌های بهشتی را بو کنیم.

ریحانه هدشی- عضو نوجوان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان کتابخانه مرکز ۳ مشهد



بوی سیب

درخت سیب، کنار دیواری بلند بود. چند یاکریم روی شاخه‌های آن لاته داشتند. یاکریم‌ها هرروز صبح زود می‌رفتند و شب با بویی بهشتی بازمی‌گشتند. روزی هنگام صبح، وقتی یاکریم‌ها دوباره می‌خواستند بال بکشایند و بروند، درخت از آن‌ها پرسید کجا می‌روید؟ یاکریمی گفت: به حرم. درخت گفت، حرم کجاست؟ یاکریم دیگری گفت: پشت این دیوار بلند. و همه یاکریم‌ها رفتند. شب وقتی باز گشتند، دیگر دیوار بلندی کنار درخت سبب نبود و یاکریم‌ها روی شاخه‌های لرزان درخت نشستند. صبح دوباره یاکریم‌ها رفتند و درخت را تنها گذاشتند. شب وقتی آمدند، درخت دیگر نبود. انگار کسی او را از ریشه کنده بود. یاکریم‌ها شب را روی سیم‌های برق خوابیدند و صبح وقتی به حرم رفتند، انگار همه‌جا بوی سیب می‌داد.

ندا دهقان- عضو نوجوان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان کتابخانه مرکز ۳ مشهد

اینستاگرام

9h
خانم هشتک



چاق شدی‌ها...!

نظر من را بخواهید، جنگ جهانی سوم نه برسر آب، بلکه بین چاق‌ها و لاغر‌ها اتفاق می‌افتد! از بس که این موضوع تبدیل به معضل شده و چاق‌ها مدام برای لاغری تلاش می‌کنند، می‌ترسم یک‌روز هم از سرتاسر دنیا با هم دست‌به‌یکی کنند و تصمیم بگیرند هرچه آدم لاغر در دنیاست را از بین ببرند. آن‌وقت با خیال راحت هم از خوردن لذت ببرند و هم دیگر کسی نباشد بهشان بگوید «چاق شدی‌ها، رژیم بگیر!»

اما خب داستان فوق کاملاً تخیلی است. در این دنیا عده‌ای چاق(می‌گن نکید چاق، بگید توپر) و عده‌ای لاغر هستند و تا بوده همین بوده، ولی چندین سال است لاغری به یک مزیت تبدیل شده و خیلی‌ها حاضر هستند به هر قیمتی خودشان را لاغر یا به اصطلاح خوش‌تیپ کنند.

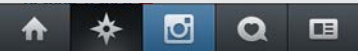
اما از آنجایی‌که لاغر کردن جزو سخت‌ترین کارهای این دنیا به حساب می‌آید، توپر‌ها! سراغ روش‌های آسان‌تر، سریع‌تر و زود جواب‌ده می‌روند؛ مثل قرص‌های شیمیایی و اخیراً هم دمنوش‌های گیاهی. بحث دمنوش‌های گیاهی تا آنجا پیش رفته که حتی مدیرکل دفتر بهبود تغذیه وزارت بهداشت اعتراض کرده و گفته است صداوسیما و فضای مجازی نباید این‌قدر روی این دمنوش‌های لاغری مانور بدهند؛ چراکه این دمنوش‌ها در بهترین حالت فقط مدت کوتاهی جواب می‌دهند.

تازه به‌نظر من ممکن است عوارض هم داشته باشند، چون هر دارویی صرف گیاهی‌بودن، بدون عارضه نیست. القصه اینکه چاقی بیش از اندازه خوب نیست. همان‌طور که لاغری بیش از اندازه هم خوب نیست و هر دویش موجب بیماری می‌شود، اما اگر اضافه‌وزن دارید و تصمیم گرفته‌اید لاغر بشوید، یادتان باشد که شما یک‌شبه اضافه‌وزن پیدا نکرده‌اید که یک‌شبه بخواهید همه را از بین ببرید. # چاقی # اضافه وزن # داروی شیمیایی

#دمنوش گیاهی

Mohammad

سعید می‌دونم اینجاایی. اون جزوه من و بردار یبار
Khanomme_hashtak
خط رو خط نیفتاده؟



قرار ساعت



الهی! تو را به راه افتاده‌ام، نمی‌رسم مگر تو بخوانی‌ام پیش برانی‌ام، مگر تو این‌همه راه را کوله‌بار سفرم باشی و این‌همه دوراهی را انتخابم باشی.

بارالله! چشم‌هایم را بر خطوط روشن اشاره‌ات روشن نگه دار و مشامم را به بوی سرریز از شاخه ترنج بهشت آشنا نگه دار، نشانه بگذار نشانی خانه‌ات را به هرچه پرنده و آواز و برسان دست‌هایم را به طرح لبخندت...

الهی! دور کن سایه‌ام را از تاریکی و تاریکی سایه‌ها را از من و اهل آفتابم کن.

آمین یارب‌العالمین

وَ اجْعَلْ تَقْوَاكَ مِنَ الدُّنْيَا رَآدِي، وَ اِلَى رَحْمَتِكَ رَٰخِی، وَ فِی مَرْضَاتِكَ مَذْخِلِ، وَ اجْعَلْ فِی جَنَّتِكَ مَثْوًای، وَ هَبْ لِی قُوَّةً اُحْتَمِلُ بِهَا جَمِیعَ مَرْضَاتِكَ، وَ اجْعَلْ قِرَارِی اِلَیْكَ، وَ رَغْبَتِی فِیْمَا عِنْدَكَ، وَ اَلِیسَ قَلْبِی الْوَحْشَةَ مِنْ شَرِّارِ خَلْقِكَ، وَ هَبْ لِی الْاُنْسَ بِكَ وَ بِالْاُیْمَانِکَ وَ اَهْلَ طَاعَتِک.

و تقوایت را از دنیا توشه‌ام گردان و سفر مرا به جانب رحمت و ورود مرا به سرمنزل خشودیات قرار ده و مسکنم را در بهشت خود مقرر دار و مرا نیرویی ببخش که به وسیله آن همه بار رضای تو را بر دوش کشم و فرارم را به سوی تو و رغبتم را در آنچه نزد توست قرار ده و دم را در جامه رمیدگی از اشار خلق خود بپوشان و الفت و انس با خود و دوستان و اهل طاعت را به من ارزانی دار.

فراز ۱۱ دقای ۲۱صحیفه سجاده

برداشت و الهام آزاد
از اسماعیل فیروزی

بگشودی عاقبت گره معجر مرا / دیدی نشان پیری و موی سر مرا / دیدی تمام آنچه نشانت نداده‌ام / ناگفته‌های سوخته حنجر مرا / آثار ان هجوم که با تیغ در غلاف / دستی شکسته ساقه نیلوفر مرا / امشب کیودی بدتم فاش می‌کند / راز وصیت سحر آخر مرا / با اینکه راحتی که دهن باز کرده است / جان می‌دهی که غسل دهی پیکر مرا / تنها‌تر از همیشه به اکراه می‌بری / از اشیانه سوخته خاکستر مرا / بر روی دست می‌بری از بس سبک شدم / تا پای قبر این بدن لاغر مرا / شبیه شمع، چکیدن به تو نمی‌آید / و مرگ را طلبیدن به تو نمی‌آید / خودت بگو که مگر چندسال داری تو / جوان شهر! خمیدن به تو نمی‌آید / فقط بلند مشو که زود می‌آفتی / بدون بال پریدن به تو نمی‌آید / تلاش کن که دو چشمی مرا نگاه کنی / چنین ندیدن و دیدن به تو نمی‌آید / چه خوب بود فقط گوشواره می‌افتاد / چه کرده‌اند؟ شنیدن به تو نمی‌آید / تکان نخور نفس سینه جابه‌جا نشود / نفس بلند کشیدن به تو نمی‌آید / بمان که دخترمان را خودت عروس کنی / به آرزو نرسیدن به تو نمی‌آید

هم‌نفسم رو با قد کمون دیدم / تو این‌همه غربت، داغ جوون دیدم / تو غربت دنیا موندم / از هم‌سفرم جاموندم / تنهای تنها موندم / شبونه پرکشیده از اشیونه / غریب و بی‌نشونه / ولی شمیم عطرش هنوز تو خونه‌مونه / هم‌نفسم رو با قد کمون دیدم / تو این‌همه غربت، داغ جوون دیدم / از دست، یار جوونم رفت / رفت و رونق خونه‌م رفت / دارو و درمونم رفت / تموم دنیامون رو شونه‌هام بودن / پشت و پناهم بود، رفت و زمین خوردم / پاشو ببین حالا که بی‌پناهم / شکسته تکیه کا هم / کی دستمو بگیره / تو این شب سیاهم / هم‌نفسم رو با قد کمون دیدم / تو این‌همه غربت، داغ جوون دیدم / رفتی خسته از این دنیا / رفتی گفتی و وعده‌ما / عصر روز عاشورا / زینب داره روضه می‌خونه عین تو / با گریه می‌کرده دور حسین تو / سرش رو روی خاک تو می‌ذاره / بی‌تاب و بی‌قراره / همه‌ش می‌گه خدایا / حسین کفن نداره /

یا ابا عبدالله الحسین ثارالله / یا ابا عبدالله الحسین ثارالله



تکیه
هشتک